

### شیرازه

مروزی بر کتاب «اسرار شمس»

## حدیث بی‌قراری

**شرق**: کتاب «اسرار شمس»، مجموعه مقالات و گفت‌وگوهای صاحب‌نظران و محققان در زمینه شمس تبریزی و مولانا جلال‌الدین است. در این نوشتارها و گفتارها از مولانا در نگاه شمس و شمس در نظر مولانا سخن رفته است؛ از روزگار شمس در دمشق و نیز از یگانگی شمس و مولانا. همچنین از شمس معاصر یا تفکر شمس تبریزی که با روزگار ما نسبت دارد. عناوین مقالات کتاب عبارت‌اند از: «اعتبارسنجی احادیث و روایات نبوی (ص) در مقالات شمس» نوشته مسعود انصاری، «شمس و هژمونی عشق وجودی» نوشته زبیر بهروز، «شمس تبریزی؛ سیره و سلوک عملی و مقالات او» نوشته اکبر ثبوت، «شمس در دمشق یا دمشق در شمس» نوشته نادر کریمیان‌سردشتی، «شمس و مولانا» نوشته عبدالرحیم گواهی، «شمس تبریزی و بحران‌های وجودی انسان معاصر» نوشته مهدی محبتی و «تحلیلی از تجربه زیسته و زبان شورمند» نوشته سپیده نصرتی. بخش دوم کتاب به گفت‌وگوهایی با اهل ادبیات و مولانا و شمس‌پژوهان اختصاص یافته است: ازجمله گفت‌وگو با کریم زمانی، حبیبی کرلانگیچ، نادر کریمیان‌سردشتی و مهدی محبتی. در مقدمه کتاب به مسئله غیاب شمس اشاره شده و آمده است «جذاب‌ترین پاره زندگی شمس تبریزی، غیاب او است. مردی که همه عمر برای امرای معاش و گذران زندگی همچون مردم زمانهٔ خود دست به هر کاری زد تا گرفتار یلشتی‌های خواص و قدرت‌ها نشود. اما این با مردم زیستن و در کنار مردم بودن، موجب نشد تن به عوالم عوام بدهد و عوام‌زده شود». در این مقدمه، بر وجهی از چهره شمس تأکید شده که او را متمایز از سایر معاصران خود کرده است؛ ازجمله اینکه «شمس تک‌چهره‌ای بود در میان مردم که کسی اذن ورود به ساحت او نداشت، اما به قول مولانا چون شمععی نور می‌داد. اگر تندخویی و فاش‌گویی، خصلت پسندیده برای آدمی نیست، اما این ویژگی موجب شد شمس تبریزی از حریم وجود و نهانش صیانت کند و نگذارد دست غیر و دیگری بر آستان او برسد». بی‌پروایی و فاش‌گویی شمس تبریزی تا حدی بود که حتی در برابر بزرگانی همچون بایزید بسطامی و منصور حلاج نیز از ادب‌گداز استفاده خود کوتاه نمی‌آمد و آنچه را که باور داشت بر زبان می‌آورد. «در وهلهٔ نخست هر کسی نسبت به این رویکرد معارضه‌جویانه و مخالف‌خوان، واکنشی منفی از خود نشان می‌دهد، چراکه فروتنی اخلاقی پسندیده، و با آرایش توأمان است… و اندک‌شمارند آنان که چنان دل‌بسته حقیقت باشند که بدون کمترین حزم و پروایی آن را بر زبان آورند و در این فاش‌گویی بیگانه و آشنا را در یک کوفه قرار دهند. شمس تبریزی این‌گونه بود». شمس تا حدی عوام‌گریز بود که می‌توان غیاب او را هم به این خصلتش نسبت داد. «شمس به نیکی می‌داند ستایش ناکاهانه عوام از او، بزرگ‌ترین شیوه انتقام است. از این‌رو به غیاب خودخواسته روی می‌آورد تا دست‌کم جسد خود را نجات دهد». چنان‌که محمدعلی موحّد نیز در کتاب «شمس تبریزی» آورده، شمس پس از ترک قونیه به سوی آذربایجان رفته و در سر راه تبریز در شهر خوی درگذشته و این موضوع در اواخر سال ۶۴۵ اتفاق افتاده است. در نزدیک شهر خوی، مقبره‌ای معروف به منار شمس تبریز است که این مقبره دست‌کم از اوایل قرن نهم شناخته شده بود. بنابراین، به تعبیر موحّد، این مقبره را باید همچنان که از قرن‌ها پیش شیاع و شهرت داشته، و مادام که خلاف آن به ثبوت نرسیده، از آن شمس تبریز دانست. «با این همه، شمس هرچجا که باشد، تصمیم به محوشدن می‌گیرد. در زمانه‌ای که درک او دشوار می‌نمود و خصم مدعیان زهد و مردان ناکاها، او و مولانا را به زحمت انداخته بود. در چنین وضعیتی، شمس با شهادت به ناممکنی سوؤگی، از جنسی که باور داشت، عزم به غیاب می‌کند تا نقش‌نوری غایب را ایفا کند که چرایی برای هر زمان برافروخت و رفت». در ادامه مطلبی با عنوان «میراث شمس تبریزی سرمایه‌ای فرهنگی برای جهان امروز» نوشته سیدرضا صالحی‌امیری، وزیر میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی آمده است که در آن به این نکته اشاره شده که میراث فرهنگی، تنها پاسداری از بناها و آثار مادی نیست، بلکه حفاظت از اندیشه‌ها، روایت‌ها و سرمایه‌های معنوی است که هویت ما را شکل داده‌اند. شخصیت و اندیشه شمس نیز ازجمله این میراث فرهنگی است که در گذشته متوقف نمی‌ماند. در یکی از گفت‌وگوهای خواندنی کتاب، کریم زمانی در پاسخ به این مسئله که در دوران معاصر، مولانا چه پیامی می‌تواند برای مردم امروز داشته باشد، می‌گوید: «بشر، یک رشته نیازهای ذاتی دارد که همیشه وجود دارد. این نیازها، انسان دیروز و امروز و فردا نمی‌شناسد. این نیازها تا پایان عمر دنیا با انسان همراه است. یکی از آموزه‌های مهم مولانا تکبیر بر وحدت جامعه بشری است، فارغ از رنگ و نژاد و جغرافیا و آیین و فرقه و مسلکشان. چون که ذات انسان بودن نزد مولانا محترم است.» از نظر کریم زمانی، از دیگر آموزه‌های مولانا که برای عصر حاضر هم کاربردی دارد، تأکید او بر «نسبیت شناخت‌ها» است؛ زیرا مبنای صلح و مسالمت قبول این اصل است که «همه چیز را همگان دانند». از دیگر گفت‌وگوهای جذاب کتاب می‌توان به «حدیث بی‌قراری مولانا» اشاره کرد که در آن حجابی کرلانگیچ، سفیر ترکیه در تهران و استاد و مترجم آثار ادبی کلاسیک فارسی، از شناخت و درک خود از مولانا و شمس تبریزی سخن می‌گوید: «در ترکیه مولانا را از اولیاءالله می‌دانند، بدون اینکه آثار و اشعته مولانا را بخوانند و از افکارش استفاده کنند. افسانه‌های وجود دارد که مولانا از اولیاءالله است. قبلا وقتی که حج می‌رفتند، مردم جاهای مختلف را می‌گشتند. یک قافله درست می‌کردند و به مکان‌های مختلف مذهبی می‌رفتند، یکی از آن مکان‌ها مقبره مولانا بود. وقتی کسی به قونیه می‌رفت می‌گفتند نیمه‌حاجی شده. به دید احترام به مولانا نگاه می‌کردند، اما چیزی از تفکرات مولانا حشربار نبودند. البته این مربوط به دوران جمهوری است. ولی کسانی هم بودند که مولانا را بیشتر مطالعه می‌کردند و می‌فهمیدند. بعضی‌ها هم فارسی بلد بودند که این خیلی تأثیر داشت و مولانا را بیشتر می‌شناختند». کرلانگیچ به اهمیت مولانا در روابط فرهنگی دو کشور ترکیه و ایران نیز اشاره می‌کند و معتقد است: «مولانا قدرتمندترین چهره‌ای است که ما را به یکدیگر وصل می‌کند. و حتی می‌توان از این بیودن در سیاست هم استفاده کرد تا مسائل فکری و فرهنگی بیشتر در روابط دو کشور اولویت پیدا کند.»

**شرق**: عصر سه‌شنبه هفتم اردیبهشت‌ماه کتاب «روایت فرشاد»، که به روایت فرشاد مومنی از مسئله توسعه در ایران مربوط است، در مؤسسه دین و اقتصاد رونمایی شد. این کتاب که یکی دیگر از سلسله‌روایت‌های گفت‌وگوهای توسعه است، با اهتمام پویش فکری توسعه و از سوی انتشارات کتاب شرق منتشر شده است. «روایت فرشاد» توسط رضا مجیدزاده و نیز نظیر محسن رزائی نوشته شده و شامل شش بخش با این عناوین است: «معرفی تفکر»، «نامانی و ضعف بنیه تولیدی»، «عدالت»، «استقلال و وابستگی»، «راهبردهای توسعه» و «مشروح نشست‌های گفت‌وگوهای توسعه». محسن رزائی به سباق دیگر کتاب‌های این مجموعه پیشگفتاری برای «روایت فرشاد» نوشته و به مهم‌ترین ویژگی‌های آثار و آرای مومنی اشاره کرده و به خصوص به اندیشه‌های مومنی و توسعه‌ایرانی پرداخته است. در مراسم رونمایی از «روایت فرشاد» رضا مجیدزاده، علی عرب‌مازار، عباس شاکری و فرشاد مومنی صحبت کردند که در ادامه خلاصه‌ای از سخنرانی‌ها آمده است.

**رضا مجیدزاده: توسعه و بنیه تولید**



رضا مجیدزاده نویسنده سه روایت از سری روایت‌های گفت‌وگوی توسعه بوده است و تاکنون کتاب‌های علی رضاقالی، بایزید مردوخی و فرشاد مومنی توسط او نوشته شده‌اند. او در ابتدای مراسم به صورت مختصر به مسئله گسترش و ترویج نامولدها در اقتصاد ایران اشاره کرد و گفت نامولده مولدها را می‌بلعند. او مهم‌ترین وجه اندیشه مومنی را تأکید بر بنیه تولید، تکثیر نامولدها و از بین رفتن مولدها و از بین رفتن تولید دانست. به بیان او که نویسنده کتاب «روایت فرشاد» است، یکی از مهم‌ترین چالش‌های پرداختن به اندیشه و کارهای مومنی وسعت تفکر او است: «تفکر مومنی آن‌قدر وسیع است که در کتابی مختصر به سختی می‌توان وجوه مختلف آن را بیان کرد. این کتاب فقط در حد اشاره‌هایی برای دعوت به تفکر بیشتر است.» مجیدزاده انتشار «روایت فرشاد» و دیگر روایت‌های این مجموعه را تلاش برای فراهم کردن بستری برای گفت‌وگو دانست و بر این اساس تأکید کرد که باید سایر روایت‌ها را هم مطالعه کرد. او گفت برای «روایت فرشاد» از یکی از اساتیدی که به صورت غیابی همیشه به مومنی حمله می‌کنند دعوت به گفت‌وگو کردیم اما ایشان گفتند که دیگر از سنم گذشته و حوصله و توان این کار را ندارم اما کمی بعد خود او در مناظره‌های جنجالی شرکت کرد. مجیدزاده با اشاره به این اتفاق بر اهمیت گفت‌وگو تأکید کرد و پیشنهاد داد که به کتاب «روایت فرشاد» به عنوان سرخطی برای خواندن و گفت‌وگو پیرامون همه روایت‌ها نگاه کنیم. او همچنین اشاره کرد که مباحثی که در «روایت فرشاد» آمده کمک می‌کند که نقاط ابهام درباره او روشن شود. او ابراز امیدواری کرد که شرایطی فراهم شود تا در پایان، فراروایت چهره‌هایی که روایت‌های آنها منتشر شده نوشته و منتشر شود و همه این روایت‌ها به موضوع توسعه در ایران کمک کند.

**علی عرب‌مازار: محورهای سه‌گانه اندیشه مومنی**

علی‌اکبر عرب‌مازار در آغاز صحبت‌هایش به آشنایی ۴۵ساله‌اش با مومنی اشاره کرد و گفت ترجیحش این است که بیشتر درباره خاستگاه‌های فکری مومنی صحبت کند. او این پرسش را مطرح کرد که مومنی بیش از همه به کدام مکاتب و مبانی فکری مرتبط است؟ او گفت پاسخی که بلافاصله به این پرسش داده می‌شود این است که مومنی اقتصاددانی نهادگرا است اما عرب‌مازار در این پاسخ به دیده تردید نگاه می‌کند چرا که معتقد است آنچه مومنی مطرح می‌کند ترکیبی از مکاتب فکری مختلف است که البته نقاط اشتراکی نیز با هم دارند. عرب‌مازار همین ویژگی یعنی تلفیق و ترکیب را بخش ارزنده تفکر مومنی دانست. عرب‌مازار در بخشی از صحبت‌هایش به تجربه‌اش در کلاس‌های درس با دانشجویانش اشاره کرد و گفت در ترم گذشته دانشجویان به پرسش‌هایی که در کلاس درس مطرح می‌کرده با کمک گرفتن از هوش مصنوعی پاسخ می‌دادند و او این موضوع را هم تهدید و هر فرصت نامید و گفت همواره علاوه بر اینکه به دانشجویان تدریس کرده از آنها نیز آموخته است. بر این اساس، عرب‌مازار برای صحبت‌کردن درباره مومنی، به سراغ هوش مصنوعی رفته و شرحی از گفت‌وگویش با هوش مصنوعی ارائه داد. او در آغاز از هوش مصنوعی پرسیده که مومنی بیرو کدام مکتب فکری است و پاسخ همانی بوده که انتظارش را داشته است: مومنی جزو اقتصاددانان نهادگرا است. هوش مصنوعی در پاسخ به این پرسش که مومنی از لحاظ فکری چگونه می‌اندیشید پاسخ داده تفکر او فراتر از اقتصاد محض است و باید به سراغ اقتصاد



**رونمایی از کتاب «روایت فرشاد» با همکاری مؤسسه دین و اقتصاد، پویش فکری توسعه و انتشارات کتاب شرق**

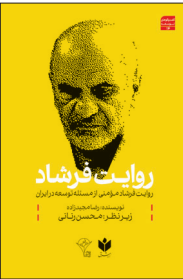
# ضرورت ذخیره معرفتی مشترک برای توسعه

**فرشاد مومنی به روایت علی عرب‌مازار، عباس شاکری و رضا مجیدزاده**

سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی نیز تفکر. عرب‌مازار به این نکته اشاره کرد که پاسخ‌های هوش مصنوعی می‌تواند نقصان‌هایی داشته باشد که این نقصان در میان گفت‌وگو روشن می‌شود. بر این اساس، او به سه محور برجسته در کار مومنی اشاره کرد که اغلب کمتر به آنها توجه می‌شود: مکتب تاریخی، نهادگرایی قدیمی و مکتب وایستگی. مکتب تاریخی به ما می‌گوید: «نسخه‌ای واحد برای توسعه کشورها وجود ندارد. مثلا نمی‌توان بر اساس نسخه واحد صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی که برای همه جا یکسان است عمل کرد. مومنی بر این نکته تأکید دارد و این وجه از اندیشه او عمدتا واپداز مکتب تاریخی است. همچنین دیدگاه‌های مومنی به نهادگرایی قدیمی به ویژه فردریک لیست نزدیک است و بر این اساس بر مسئله قدرت و تضاد منافع و قاعده بازی تأکید دارد. اینکه قاعده بازی به نفع کدام طبقه یا قشر اجتماعی تمام می‌شود موضوع مهمی است. او همچنین نه فقط به نقش دولت و سیاست بلکه به نقش فرهنگ و آداب و رسوم نیز اهمیت می‌دهد. از سوی دیگر مکتب وایستگی نیز در تفکر مومنی نقش دارد. اقتصاد جهانی به گونه‌ای است که ارزش‌افزوده کشورهای پیرامونی به کشورهای توسعه‌یافته می‌رسد. بر اساس این دیدگاه توسعه باید از درون باشد و باید بتوان از تله وایستگی رهایی پیدا کرد. بر پایه این مکتب مومنی معتقد است که باید بر اساس واقعیت‌های تاریخی ایران برنامه‌ریزی کرد.» عرب‌مازار به تأثیر اندیشه شهید بهشتی در اندیشه مومنی هم تأکید کرد و گفت در اندیشه شهید بهشتی نفی استثمار و تأکید بر اهمیت کار وجود دارد و اینها در کار مومنی تأثیر گذاشته‌اند. عرب‌مازار به این نکته نیز اشاره کرد که مومنی معتقد است در اقتصاد ایران پاداش به نامولدها داده می‌شود. او همچنین تولید فناوریانه را به تجارت رانتی ترجیح می‌دهد و در مورد ایران همواره نگران رواج‌فروشی به جای توسعه صنعتی دانش‌بنیان بوده است. نقد شوک‌درمانی و نولیبیرالیسم بخش دیگری از موضوعاتی است که مورد نقد مومنی بوده‌اند. عرب‌مازار به این نکته اشاره کرد که در پاسخ هوش مصنوعی آمده که جنجالی‌ترین بخش صحبت‌های مومنی این است که او از شوک‌درمانی نفرت دارد. عرب‌مازار در بخشی دیگر از صحبت‌هایش به شناخت و آشنایی شخصی‌اش از مومنی اشاره کرد و گفت یکی از ویژگی‌های مومنی در طول ۴۵ ساله که او را می‌شناسد تأکیدش بر «کار فرهنگی» است: «منظور از کار فرهنگی تلاش برای قانع‌کردن افراد برای انجام یک فعالیت است و شهادت می‌دهم مومنی نیم‌قرن است که کار فرهنگی می‌کند. او همواره تلاش کرده افراد را قناع کند که مسئولیت اجتماعی‌شان را بپذیرند. شهادت می‌دهم که او در رأس کسانی است که مسئولیت اجتماعی‌اش را پذیرفته و انجام می‌دهد. من نیز به تبعیت از ایشان تصمیم گرفتم روی هوش مصنوعی کار فرهنگی کنم چراکه گفت‌وگو برای افق‌مخاطب همواره رویه مومنی بوده است.»

**عباس شاکری: با علوم اجتماعی پیرشان به توسعه نمی‌رسیم**

عباس شاکری در آغاز صحبت‌هایش به اهمیت انتشار اثری مکتوب درباره مومنی اشاره کرد و گفت او شایسته معرفی بیشتری است و این نه از سر تعارفات شخصی بلکه از این جهت است که معرفی این اندیشه اثرات مهم‌تری دارد. یکی از نقاط کلیدی صحبت‌های شاکری مربوط به ضعف علوم اجتماعی در ایران بود. به اعتقاد او علوم اجتماعی چه در سطح دانشگاه و چه در سطح جراید و محافل وضع خوبی ندارد. اگرچه اخیرا کمی نگاه‌ها نسبت به علوم اجتماعی و علوم انسانی تغییر کرده اما همچنان از وضعیت خوبی برخوردار نیستند. او وضعیت اقتصاد را هم همین‌گونه دانست و گفت امروز کسانی راحت و بی‌پروا درباره اقتصاد در روزنامه‌ها و سایت‌ها اظهارنظر می‌کنند که شناخت کافی ندارند و کسانی سایت‌های اقتصادی تأسیس می‌کنند که اصلا اقتصاد نخوانده‌اند. این مسئله به ویژه اگر یک موضوع با منافع جمعی تطابق داشته باشد خطر بیشتری دارد. شاکری همچنین از رواج کلیشه‌ها صحبت کرد و گفت همه این کلیشه‌ها را می‌توان در ده یا پانزده مورد دسته‌بندی کرد و تمام



### روایت فرشاد

روایت فرشاد مومنی از مسئله توسعه در ایران

### رضا مجیدزاده

**زیرنظر: محسن رزائی**
**انتشارات: کتاب شرق**

توصیه‌هایی که می‌شنویم نیز بر پایه همین چند کلیشه مطرح می‌شوند. به اعتقاد شاکری با وضعیت کنونی علوم اجتماعی در ایران نمی‌توان به توسعه رسید: «به قول دکتر دآوری با علوم اجتماعی پیرشان به توسعه نمی‌رسیم و بین علوم اجتماعی و توسعه تلازم وجود دارد. توسعه به این مفهوم که تحول ذهنی متناسب با حساسیت‌ها و پیچیدگی‌های زمان ایجاد کنیم و متناسب با منابع و جایگاه تاریخی‌مان اهدافی بیافرینیم که رفاه پایدار جامعه در آنها محقق می‌شود. همچنین باید به الزامات این مسیر هم پایبند باشیم. این تحول ذهنی باید در سطح جامعه ایجاد شود.» شاکری در بخشی دیگر از نقدش بر وضعیت علوم اجتماعی و اقتصاد گفت که این علوم کلیشه‌ای و ترجمه‌ای شده‌اند این در حالی است که توسعه ماهیتی فلسفی دارد و شناخت و جهت‌دهی و تعیین اهداف کار فلسفه است و اگر می‌خواهیم علوم اجتماعی‌مان سروسامان پیدا کند باید به فکر توسعه باشیم یعنی باید در پی تحول اندیشه‌ها باشیم. به عبارتی، باید مقدار مشخصی از عمق دانش و دانایی وجود داشته باشد که این در اجرا به کار بسته شود. در این میان، مومنی همواره به عنوان معلم اقتصاد به پژوهش و کار و تدریس پرداخته است.

**فرشاد مومنی: واقعیت‌های دستکاری شده**

فرشاد مومنی سخنران پایانی مراسم رونمایی از کتاب «روایت فرشاد» بود که به اختصار به بیان چند نکته پرداخت. او چندبار تأکید کرد که ورودش به دانشگاه کاملا آگاهانه اتفاق افتاده است: «در دوره‌ای که در نخست‌وزیری بودم می‌دیدم غیرت و جدیت و شرافت وجود دارد اما هر آنچه در دوره جنگ در زمینه کارهای توسعه و اقتصاد رخ داد قائم به شخص بود. اگر در آن دوره میرمصطفی عالی‌نسب نبود محال بود آن کارها محقق شوند. عالی‌نسب دانش کاربردی و قدرت اقناعی بی‌نظیری داشت و خاضعانه نمی‌گویم هیچ استنادی قادر نبود دلالت‌های نظریه‌های علمی را با توجه به شرایط ایران توضیح دهد.» مومنی تأکید کرد که چون این موضوع کاملا قائم به شخص بود آگاهانه تصمیم گرفت به دانشگاه برود چراکه تولید «ادبیات پشتیبان» برای اعتلای اقتصاد ایران متناسب وضعیت تاریخی‌اش ضرورت داشته است: «هدفم اعتلای ایران بود و برای این فکر می‌کردم به بستر معرفتی نیاز است و آن اندیشه توسعه است و در چارچوب اندیشه توسعه نیز باید ایران را خوب بشناسی.» مومنی به یکی از یافته‌های کلیدی‌اش هم اشاره کرد و آن را به تعبیر بودریسر این‌گونه بیان کرد: «کشورهای در حال توسعه در اسارت واقعیت‌های دستکاری‌شده هستند. بخشی از مسائل ایران مربوط به واقعیت‌های دستکاری‌شده است. ما نیاز داریم در این زمینه با حاکمیت صحبت کنیم و بگویم اگر خرد و عقلانیت تضعیف شود همه ضرر می‌کنیم. اگر بتوانیم به جای نظام آموزشی‌کونی که حافظه‌محور است نظام آموزشی انتقادی به وجود بیاوریم کشورمان نجات پیدا می‌کند. باید دوباره کرکره عقل را بالا بکشیم و امکان مواجهه انتقادی را به وجود بیاوریم در حالی که به جای مواجهه خردورزانه با برجسب‌زنی رویه‌رویم. در کشوری که برجسب چپ‌بودن به بهشتی و مطهری و عالی‌نسب و موسوی زده می‌شود من به این برجسب افتخار می‌کنم. همان‌طور که سنت اندیشه لیبرالی بخشی از ذخیره دانایی بشر است سنت اندیشه مارکسی هم همین‌طور است. هیچ نظریه‌ای مطلقا علمی یا غیرعلمی نیست. میراث اندیشه‌ای مارکس و خدمت‌ش به جامعه بشری اگر بیش از لیبرالیسم نباشد کمتر هم نیست اما امروز لیبرالیسم و مارکسیسم تبدیل به فحش شده‌اند.» مومنی همچنین اشاره کرد که دستکاری واقعیت ما را به سمت شوک‌درمانی سوق می‌دهد و با شوک‌درمانی جیب‌بری صدواحدی از مردم و تولیدکننده صورت می‌گیرد و در مقابل نیم‌وحد کوپن توزیع می‌کنند: «اگر افق نگرش درازمدت داشته باشیم می‌بینیم که در جامعه‌ای که عادت به صدقه کرده نمی‌توانیم به توسعه دست یابیم.» مومنی همچنین به این مسئله تاریخی ایران هم اشاره کرد که چرا در تاریخ صدواندی ساله اخیر، هرکسی که مسیر درست را شناخت به حاشیه رانده شد و این پرسش را مطرح کرد که چرا ما همچنان نمی‌توانیم از تجربیات مشروطه درس بگیریم: «اگر ایران در بلندمدت بخواهد موفق شود باید ریشه‌های تفکر انتقادی و فلسفی قوی شود و بر اساس این ضرورت من آگاهانه از ساختار قدرت به دانشگاه رفتم.» مومنی در پایان صحبت‌هایش به طرح چند نکته پرداخت و البته تأکید کرد که در فرصتی دیگر به صورت مفصل درباره آنها صحبت خواهد کرد. یکی از این نکات نیاز اضطراری ایران به بازکردن راه برای سازمان‌یابی مردم در ساخت‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و… است.

### عطف

### منش لیبرالیسم

**شرق**: کتاب «لیبرالیسم در روزگار ظلمت» نوشته جاشوا آل. چرنیس، نظریه‌پرداز سیاسی و استاد دانشگاه جورج تاون، یکی از آثار قابل تأمل در زمینه بازاندیشی لیبرالیسم اخلاقی و سیاسی در دوران بحران است. این کتاب با مرور بر زندگی متفکرانی همچون ماکس وبر، رمون آرون، آلبر کامو، راینهولد نیبسر و آیزایا برلین که جملگی به دفاع از آرمان لیبرال و احیای آن برخاستند، نشان می‌دهد که لیبرالیسم نه مجموعه‌ای از سیاست‌ها، بلکه نوعی منش است که مشخصه آن استقبال از پیچیدگی، عدم قطعیت، مدارا با تفاوت‌ها و مقاومت در برابر سرسختی‌هاست. کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که عنوانش «ردیلت‌های فزینلت: لیبرالیسم و مسئله سرسختی» است. اینکه «چطور شد که آرمانیست‌های انسان‌دوست به قصابان انسان بدل شدند؟ چطور در عین این قصابی‌ها به خودشان می‌قبولانند که درستکارند؟ این پرسش باید آن عده را ما را که امید به ساختن یک دنیای بهتر از طریق سیاست را در خودمان می‌پروریم، درگیر کند.» مؤلف «لیبرالیسم در روزگار ظلمت» سعی دارد به‌جای حکومت‌کارگزاران حکومت وحشت انقلاب فرانسه و پلیس مخفی استالین و اعضای گارد سرخ مانو، به ریشه‌های فردی این پدیده‌ها بپردازد. چرنیس به واسطیلی گروسمن، کمونیست سرخ‌ورده‌ای ار جاع می‌دهد که در کتاب «زندگی و سرنوشت» از پارادوکس هولناک کمونیسم نوشته بود: اینکه «آدم‌ها را به اسم اخلاق از قید اخلاق می‌رهانند». از نظر چرنیس، «لیبرالیسم» قلمرو پنهانور و همسوار و رقابتی دارد که هر تعریفی از آن مناقشه‌برانگیز است. چراآنکه این مفهوم به مصادیق مختلف دلالت دارد: «از طرفداری یک دولت رفاه حامی بازتوزیع ثروت، اعطای آزادی‌های فردی قابل نظریه سیاسی مبتنی بر چارچوب قرارداد اجتماعی، تا فردگرایی روش‌شناختی یا تأکید بسر اولویت حق بر خیر». اما این مؤلف می‌گوید که او کتابش هیچ‌یک از این مضامین را در محوریت قرار ندهد و در عین حال، «لیبرالیسم‌سنجی» را منحصر به جمهوری‌خواهان کلاسیک یا محافظه‌کار با سوسیالیست لیبرتارین نداند، بلکه تمام کسانی را مورد انتقاد قرار دهد که به موازین و رویه‌های لیبرال پشت پا می‌زنند و درصددند این موازین و رویه‌ها را از بیخ و بن برکنند. از دید چرنیس، سیاست لیبرال یک سیاست مقید است؛ هم از لحاظ نهادی، هم از لحاظ هنجاری و هم از لحاظ اخلاقی. لیبرالیسمی که چرنیس از آن سخن می‌گوید، می‌خواهد در جامعه در حد ممکن از شدت ترس و احساس آزاردهنده انقیاد و خردشدن شخصیت و افق‌زدگی ناشی از محرومیت و اجبار و نیز از خودسرانگی و نخوت قانون بکاهد. «لیبرالیسم از آرمان‌هایی هم حکایت دارد: آرزوی غایب‌شدن به خودسازی‌های فردی و خلق جامعه‌ای که ویژگی‌اش عدالت و احترام متقابل هرچه بیشتر است.» از این منظر، جامعه آزاد جامعه‌ای نیست که فقط در تکثر معنا پیدا کند و جامعه‌ای نیست که افرادش صرفا اجازه داشته باشند از میان طیفی از گزینه‌ها تصمیمات اجتماعی اثربخش بگیرند، بلکه آن جامعه‌ای است که در آن تشویق می‌شوند که چنین بکنند. بنابراین سیاست لیبرال مدنظر این کتاب، نه‌فقط سیاسی مقید بلکه مسایمتی سخاوتمندانه و بلندنظرانه است. منتها این سخاویت شکل مدارا و رواداری به خودش می‌گیرد. «لیبرال‌ها مثل محافظه‌کارها نیستند که در برابر جریان تاریخ ایستند و فریاد ایست سر برد بفرمایند و یک طعمه قدرت ایستاداند و بسر قیود تأکید دارند- به قول کامو، تا همین‌جا، نه بیشتر.» جوهره لیبرالیسم از نظر این کتاب همین خصلت‌هاست.

توصیه‌هایی که می‌شنویم نیز بر پایه همین چند کلیشه مطرح می‌شوند. به اعتقاد شاکری با وضعیت کنونی علوم اجتماعی در ایران نمی‌توان به توسعه رسید: «به قول دکتر دآوری با علوم اجتماعی پیرشان به توسعه نمی‌رسیم و بین علوم اجتماعی و توسعه تلازم وجود دارد. توسعه به این مفهوم که تحول ذهنی متناسب با حساسیت‌ها و پیچیدگی‌های زمان ایجاد کنیم و متناسب با منابع و جایگاه تاریخی‌مان اهدافی بیافرینیم که رفاه پایدار جامعه در آنها محقق می‌شود. همچنین باید به الزامات این مسیر هم پایبند باشیم. این تحول ذهنی باید در سطح جامعه ایجاد شود.» شاکری در بخشی دیگر از نقدش بر وضعیت علوم اجتماعی و اقتصاد گفت که این علوم کلیشه‌ای و ترجمه‌ای شده‌اند این در حالی است که توسعه ماهیتی فلسفی دارد و شناخت و جهت‌دهی و تعیین اهداف کار فلسفه است و اگر می‌خواهیم علوم اجتماعی‌مان سروسامان پیدا کند باید به فکر توسعه باشیم یعنی باید در پی تحول اندیشه‌ها باشیم. به عبارتی، باید مقدار مشخصی از عمق دانش و دانایی وجود داشته باشد که این در اجرا به کار بسته شود. در این میان، مومنی همواره به عنوان معلم اقتصاد به پژوهش و کار و تدریس پرداخته است.

**فرشاد مومنی: واقعیت‌های دستکاری شده**

فرشاد مومنی سخنران پایانی مراسم رونمایی از کتاب «روایت فرشاد» بود که به اختصار به بیان چند نکته پرداخت. او چندبار تأکید کرد که ورودش به دانشگاه کاملا آگاهانه اتفاق افتاده است: «در دوره‌ای که در نخست‌وزیری بودم می‌دیدم غیرت و جدیت و شرافت وجود دارد اما هر آنچه در دوره جنگ در زمینه کارهای توسعه و اقتصاد رخ داد قائم به شخص بود. اگر در آن دوره میرمصطفی عالی‌نسب نبود محال بود آن کارها محقق شوند. عالی‌نسب دانش کاربردی و قدرت اقناعی بی‌نظیری داشت و خاضعانه نمی‌گویم هیچ استنادی قادر نبود دلالت‌های نظریه‌های علمی را با توجه به شرایط ایران توضیح دهد.» مومنی تأکید کرد که چون این موضوع کاملا قائم به شخص بود آگاهانه تصمیم گرفت به دانشگاه برود چراکه تولید «ادبیات پشتیبان» برای اعتلای اقتصاد ایران متناسب وضعیت تاریخی‌اش ضرورت داشته است: «هدفم اعتلای ایران بود و برای این فکر می‌کردم به بستر معرفتی نیاز است و آن اندیشه توسعه است و در چارچوب اندیشه توسعه نیز باید ایران را خوب بشناسی.» مومنی به یکی از یافته‌های کلیدی‌اش هم اشاره کرد و آن را به تعبیر بودریسر این‌گونه بیان کرد: «کشورهای در حال توسعه در اسارت واقعیت‌های دستکاری‌شده هستند. بخشی از مسائل ایران مربوط به واقعیت‌های دستکاری‌شده است. ما نیاز داریم در این زمینه با حاکمیت صحبت کنیم و بگویم اگر خرد و عقلانیت تضعیف شود همه ضرر می‌کنیم. اگر بتوانیم به جای نظام آموزشی‌کونی که حافظه‌محور است نظام آموزشی انتقادی به وجود بیاوریم کشورمان نجات پیدا می‌کند. باید دوباره کرکره عقل را بالا بکشیم و امکان مواجهه انتقادی را به وجود بیاوریم در حالی که به جای مواجهه خردورزانه با برجسب‌زنی رویه‌رویم. در کشوری که برجسب چپ‌بودن به بهشتی و مطهری و عالی‌نسب و موسوی زده می‌شود من به این برجسب افتخار می‌کنم. همان‌طور که سنت اندیشه لیبرالی بخشی از ذخیره دانایی بشر است سنت اندیشه مارکسی هم همین‌طور است. هیچ نظریه‌ای مطلقا علمی یا غیرعلمی نیست. میراث اندیشه‌ای مارکس و خدمت‌ش به جامعه بشری اگر بیش از لیبرالیسم نباشد کمتر هم نیست اما امروز لیبرالیسم و مارکسیسم تبدیل به فحش شده‌اند.» مومنی همچنین اشاره کرد که دستکاری واقعیت ما را به سمت شوک‌درمانی سوق می‌دهد و با شوک‌درمانی جیب‌بری صدواحدی از مردم و تولیدکننده صورت می‌گیرد و در مقابل نیم‌وحد کوپن توزیع می‌کنند: «اگر افق نگرش درازمدت داشته باشیم می‌بینیم که در جامعه‌ای که عادت به صدقه کرده نمی‌توانیم به توسعه دست یابیم.» مومنی همچنین به این مسئله تاریخی ایران هم اشاره کرد که چرا در تاریخ صدواندی ساله اخیر، هرکسی که مسیر درست را شناخت به حاشیه رانده شد و این پرسش را مطرح کرد که چرا ما همچنان نمی‌توانیم از تجربیات مشروطه درس بگیریم: «اگر ایران در بلندمدت بخواهد موفق شود باید ریشه‌های تفکر انتقادی و فلسفی قوی شود و بر اساس این ضرورت من آگاهانه از ساختار قدرت به دانشگاه رفتم.» مومنی در پایان صحبت‌هایش به طرح چند نکته پرداخت و البته تأکید کرد که در فرصتی دیگر به صورت مفصل درباره آنها صحبت خواهد کرد. یکی از این نکات نیاز اضطراری ایران به بازکردن راه برای سازمان‌یابی مردم در ساخت‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و… است.



**لیبرالیسم در روزگار ظلمت**
**سیره لیبرال در قرن بیستم**
**جاشوا آل. چرنیس**
**ترجمه احسان سنایی‌اردکانی**
**نشر مرکز**